

جایگاه حوزه و علوم اسلامی در عصر حاضر^۱

[۱] سؤال: تعریف دقیق علوم اسلامی چیست و قلمرو آن کدام است؟
جواب: درباره علوم عمومی که به نام علوم اسلامی عرضه شده اند نظریه های مختلفی ارائه شده است.

نظریه اول علوم اسلامی عمومی است که در فضای فرهنگ و تمدن اسلامی تدوین شده یا رشد یافته است. این شاید واضح ترین تعاریف باشد.
نظریه دوم عمومی است که جامعه اسلامی به آنها نیاز دارد، برای جامعه اسلامی مفید است یا حداقل در جامعه اسلامی واجب کفایی محسوب می شود. گاهی وقتها مرحوم شهید مطهری به این تعریف تمایل داشت. بر این مبنا از علم فریضه صحبت می کند و هر علمی که مفید است و جامعه اسلامی بدان نیاز دارد علم اسلامی محسوب می شود. این تعریف هم بسیار وسیع است.
نظریه سوم: عمومی است که مسلمین در جهت تبیین کتاب و سنت تدوین کرده اند

۱. میزگرد کیهان فرهنگی تحت عنوان «حوزه، رسالتها و اهداف نو»، شماره ۱۱۳، شهریور ۱۳۷۳، صفحه ۱۰-۱۸.
متن کامل میزگرد تحت عنوان «جایگاه حوزه و علوم اسلامی در عصر حاضر» در روزنامه اطلاعات، شماره های ۲۰۴۲۱-۲۰۴۲۴، ۲۹ بهمن-۳ اسفند ۱۳۷۳، صفحات ۶ منتشر شده است.

که هم شامل علوم نقلی هم شامل مقدمات ادبی و مانند آن و هم شامل فلسفه و کلام و مانند اینها می شود.

نظریه چهارم که اخص از نظریه سوم است، علمی است که توسط مسلمین تدوین شده و مستقیماً بر کتاب و سنت مبتنی است.

از این چهار نظریه با توجه به مسائلی که اخیراً بین متفکرین مسلمان مطرح هست می توانیم نظریه پنجمی را ارائه بکنیم که جامع این نظریه‌ها و پاسخی برای این سؤال باشد. علوم اسلامی علمی هستند که یا مستقیماً برای تبیین مفاهیم و تعالیم کتاب و سنت به کار می روند و یا علمی هستند که دین در مورد آنها نفعاً یا اثباتاً نظری ارائه داده است. بخش اخیر شامل دو بخش علوم عقلی و علوم انسانی می شود و بخش اول تعریف شامل علوم نقلی می گردد. ما با به اصطلاح علوم اسلامی در مقام تعریف شروع کردیم و نهایتاً به علوم اسلامی در مقام تحقق رسیدیم. در سه بخش علوم اسلامی مورد اشاره بخش اول آن بسیار پیشرفت کرده است. علوم نقلی مان در حد بالایی کمال است. در علوم عقلی کارهای فراوانی صورت گرفته اما در علوم انسانی که بخش نسبتاً ارزشی و جدید این مجموعه می باشد بین متفکران ما در اسلامی بودن و اسلامی نبودن آن بحث است. ضمناً جواب این سؤال قطعاً به انتظار از دین مربوط می شود. یعنی انتظاری که ما از دین داریم چیست، علوم دینی هم در این مینا جواب داده می شود. این سؤال مقدمه است برای اینکه علوم اسلامی چه علمی است. قطعاً کارکرد فعلی حوزه‌ها آن بخش اول (نقلی) بوده است. به علوم عقلی هم فی الجمله پرداخته اند اما الان بیشترین نیازی که باید مورد بحث قرار دهیم بخش سوم است. یعنی نظر اسلام درباره علوم انسانی.

[۲] سؤال: وظیفه و رسالت حقیقی حوزه چیست، آیا حوزه یک مرکز علمی

پژوهشی است یا مرکز برنامه‌ریزی برای اداره جامعه؟

جواب: نوعاً دو مسئولیت کلی برای حوزه‌ها ذکر می شود: یکی مسئولیت آموزشی، پژوهشی و تبلیغی، و دیگری مسئولیت اقدام عملی، اداره و مدیریت. هر یک از این دو مسئولیت مقدمات و ابزار و تخصصهای ویژه خود را می طلبد. وضعیت فعلی حوزه‌های علمیه با مسئولیت اول یعنی ارشاد و تبلیغ و ترویج دین متناسب است، اما با مسئولیت دوم

تناسب ندارد، یعنی به عهده گرفتن مسئولیت دوم مستلزم تدوین علوم و بدست آوردن تخصص‌هایی است که دیگر نهادهای موجود در جامعه اسلامی آنها را به عهده دارند. اگر بخواهیم تمام وظائفی که از دانشگاه‌ها و اندیشمندان علوم انسانی و مسئولان برنامه‌ریزی و مدیریت می‌طلبیم، از حوزه انتظار داشته باشیم، انتظاری است که هیچ‌یک از مقدمات و مصالحش در برنامه حوزه‌ها پیش بینی نشده است. اگر همت حوزه را مصروف علوم می‌کنیم که یا به طور مستقیم به دین مربوطند یا اینکه به نحوی از انحاء در تعالیم دینی به کار می‌آیند، بیشتر به صرفه خواهد بود. در غیر این صورت نه به وظائف اصلی حوزه (که ارشاد و تبشیر و انذار و ترویج دین است) خواهیم رسید و نه مدیران خوبی برای جامعه خواهیم بود. آری می‌توان مبانی کلی و ارزشهای عام حاکم برای حوزه فردی و اجتماعی را از دین انتظار داشت، اما امور کاربردی و برنامه‌ریزی فارغ از نیازمندی به مبانی کلی و ارزشهای عام، بیشتر صبغه تجربی و بشری دارند. در این گونه امور تجربه بشری و سیره عقلایی تعیین کننده است. عدم اعتنا به این تجربه عام بشری خسارت‌های جبران‌ناپذیر در پی خواهد داشت. همچنانکه فراموش کردن و به غفلت بر گزار کردن ارزشهای متعالی و اهداف والای دین نیز مذموم و نارواست. لذا وظیفه اصلی حوزه در این باره ارائه همین مبانی کلی و ارزشهای متعالی و اهداف والای دینی نیز مذموم و نارواست. لذا وظیفه اصلی حوزه در این باره ارائه همین مبانی کلی و ارزشهای عام است، اما تعیین روشهای کاربردی و برنامه‌ریزی به عهده متخصصان و کارشناسان ویژه این امور است. آری در تعمیق و توسعه اعتقادات و اخلاق و وجدان دینی در جامعه برنامه‌ریزی کردن و در پیش گرفتن کاربردهای مناسب و شناخت آفات و موانع از وظایف حوزه‌هاست. اگر در بعضی تعالیم دینی رهنمودی درباره برخی مسائل جزئی و متغیر و زمان‌مند مشاهده می‌شود، باید توجه داشت که در هر مورد مجاز به تعمیم نیستیم، بالاخره حضرات معصومین (ع) می‌بایست مسائل و مشکلات زمان و جامعه خود را نیز پاسخ می‌گفتند، برخی از این پرسشها و پاسخها از قبیل مسائل طبیی یا کیهان‌شناختی متناسب با سطح علمی شنونده و زمان و مکان خاصی است و عمومیت ندارد. بر این اساس نظامهای مختلف اجتماعی (از قبیل نظام سیاسی، نظام اقتصادی و...) در زمانها و شرائط مختلف فرق می‌کند. نظام اقتصادی متناسب با جامعه بسیط دیروز، با نظام

اقتصادی جامعه صنعتی و پیچیده امروز تفاوت دارد. شباهت و موارد مشترك این دو نظام در اموری بسیار کلی خواهد بود، آنقدر کلی که از اجرا بسیار دور است. دینی که زمان شمول و جهان شمول است اگر بخواهد نظام اجتماعی ارائه کند یا آنقدر کلی خواهد بود که دیگر اطلاقی نظام به آن صحیح نیست یا آنقدر جزئی است که قابل اجرا در همه زمانها نمی باشد. در تعالیم دین رهنمودهای کلی و عام ارائه شده که مسلمانان در هر زمان با بکارگیری آن رهنمودهای کلی و عام و بر اساس تجربه بشری می توانند نظامهای متعدد (و نه لزوماً نظام واحد) سامان دهند. این نظامهای متعدد به شرط رعایت اهداف و ضوابط عمومی دین تنها خلاف شرع نیستند، نه اینکه عین دین باشند. اگر ادعا شود که ناتوانی از نظام سازی و مدیریت و برنامه ریزی خصلت فقه موجود است حال آنکه با متحول کردن فقه موجود و توجه به مقتضیات زمان و مکان، فقه توان حل همه مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... را خواهد داشت و از عهده نظام سازی و مدیریت بر خواهد آمد، در پاسخ چنین ادعایی می توان گفت: اولاً بین فقه موجود و فقه مطلوب می باید سنخیت برقرار باشد بالاخره فقه مطلوب، می باید فقه باشد و فقه حقوق دینی است، حقوق انسانها بر یکدیگر و حقوق خداوند بر انسان. و نسبت دیگر علوم انسانی با حقوق در جای خود تبیین شده و هیچ علمی جای علم دیگر را نمی تواند بگیرد. ثانیاً چنین فقهی ظاهراً جانشین تمامی علوم انسانی است، تا چنین علم وسیعی تدوین نشده، یا حداقل ضوابط و چهارچوب و مبانی ارائه نشده، درباره آن نفیاً و اثباتاً نمی توان سخنی گفت چرا که تصدیق فرع بر تصور است. نزدیک دو دهه از آغاز ائتلاف می گذرد. عملکرد حوزه های ما در این باره قابل ارزیابی است. چنین ادعاهای کلانی را کردن و بعد در عمل ناکام ماندن، حوزه و دین و فقه را متهم به ناتوانی می کند. اجازه بدهید از دین انتظار دینی داشته باشیم، عناصر ذاتی دین را شناسایی کنیم و همانها را از دین بطلبیم، دین در آنچه ارائه کرده یعنی در ذاتیات و مقومات خود بسیار توانا و بی بدیل است. زمانی حتی علوم تجربی را نیز از دین می طلبیدند، امروز چنین انتظاری را گراف می دانیم، در مورد حوزه غیرارزشی علوم انسانی نیز مطلب چنین است. اگر حوزه به ابلاغ و انذار و تعمیق اعتقادات و ایمان و وجدان دینی و نیز ارائه ارزشهای عام و اهداف کلی دین بسنده کند و در حوزه امور عمومی تنها به نظارت بر اجرای احکام اسلام و

امر به معروف و نهی از منکر بپردازد، بیشک در این مهم کامیاب خواهد بود.

[۳] سؤال: کمال مطلوب کار کرد حوزه و علوم اسلامی چیست؟ و فاصله لازم

میان شکل و کارکرد سنتی و امروزی حوزه کدام است؟

جواب: کمال مطلوب کارکرد حوزه و علوم اسلامی اگر تفکیک شود بهتر است.

بخش علوم اسلامی اش به تنهایی شامل این موارد است:

مورد نخست، تقویت و تهذیب علوم رایج اسلامی از حشو و زوائد و مسایل کهنه و غیر معتنی به. پیش از افزودن هر علمی به علوم رایج حوزوی باید به يك خانه تکانی در علوم کنونی حوزه دست بزنیم. در فقه، کلام، تفسیر و اخلاق مسایلی به چشم می خورد که مسأله امروز ما مسلمانها هستند، اما برخی مربوط به زمان اشاعره و معتزله و یا مسایل سده های چهارم و پنجمند. امروز مسائل خاص خودش را دارد.

مورد دوم برای رسیدن به چنین کمال مطلوبی وارد کردن مسائل جدید در حوزه علوم رایج اسلامی است که سه بعد دارد و تنها منحصر به بعد حکومتی نمی شود.

بعد نخست نیازهای جوامع اسلامی است. فارغ از اینکه حکومتی تشکیل دهیم، امروز جوامع نیازها و پرسش های جدیدی دارند، علوم باید در مقام پاسخگویی به این پرسشها برآیند، چه در عرصه عملی و چه در عرصه نظری.

بعد دوم، مسایل مورد نیاز حکومت اسلامی است که حوزه باید به عنوان هادی و حامی حکومت اسلامی نه فقط توجیه گر حکومت، عمل کند.

بعد سوم، مسائل و شبهات دشمنان فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام است، فارغ از نیازهای عصر خودمان و فارغ از حکومت اسلامی. به هر حال اسلام به عنوان يك دین زنده دشمنانی دارد و آنها شبهه ها و مسایلی دارند که در مقام پاسخگویی به آنها در علوم رایج خودمان باید آنها را دریابیم.

مورد سوم به کارگیری ابزار نوین علمی-تکنولوژیکی در حوزه علوم اسلامی است، یعنی کارکرد مطلوب این است که يك فقیه نزدیک به ده سال از عمرش را صرف ریزه کاریهای علم رجال نکند، بلکه با استفاده از وسایل جدید تکنیکی مثل کامپیوتر و مانند آن می تواند در مدتی کمتر بهره دقیق تری ببرد.

مورد چهارم اطلاع از تحقیقات جهانی در علوم اسلامی است. باعث تأسف است که عرض کنم برخی از متون ما را خارجها بهتر از ما تحقیق و تصحیح کرده اند و بسیاری از نسخه های خطی علوم اصیل اسلامی در کتابخانه های خارج از جهان اسلام یافت می شود. پژوهشهایی که غیر مسلمانان با دید غیر اسلامی انجام داده اند به لحاظ مثبت و منفی برای ما در سهایی دارد. از این موارد باید آگاه باشیم.

مورد پنجم توجه بیشتر به روح اسلام، قرآن و سنت است. ما به میزانی که از روح کلی اسلامی و جهت گیریهای عام اسلامی دور شدیم، عزت خود را از دست دادیم و می باید به روح اسلام که برخاسته از کتاب و سنت است عنایت بیشتری کنیم. اسلام و علوم اسلامی امروز ما به يك هيكل ناموزون می ماند که فرض کنید يك چشمش بسیار کوچک شده، بینی اش بسیار بزرگ شده و هیچ تناسبی با هم ندارند. بخشی از آن رشد بسیار شگرفی داشته، مانند فقه فردی و بخشهای فراوانی از آن میکروسکوپی رشد کرده. بنابراین، عنایت به روح کلی اسلام بویژه کتاب، سنت و احیای دوباره عصر عزت اسلامی کارکرد مطلوب حوزه های ماست. برای نمونه سده های چهارم و پنجم عصر طلایی علوم اسلامی بوده، ما می باید در زمان خودمان این عصر را دوباره احیا کنیم.

مورد ششم، فرار و پرهیز از علامه شدن در همه علوم و ضرورت رفتن به سوی تخصصی شدن است. باید فراموش کنیم که يك نفر می تواند در همه ابعاد اسلام به شکل تخصصی صاحب نظر باشد، ریزه کاریها و پیچیدگیهای علوم در زمان ما چنین اجازه ای را نمی دهد، اگر چه آگاهی کلی از ابعاد اسلام برای يك متخصص اسلامی فرض و واجب است. اما پس از آگاهی کلی باید يك زمینه را برای کار تخصصی انتخاب کند و آن را به پیش برد و از اینکه حوزه به صورت دانشگاه فقه در بیاید، خودمان را رها کنیم و به همه ابعاد اسلام عنایت ویژه ای داشته باشیم.

مورد هفتم عنایت ویژه به علوم عقلی و علوم انسانی از نظر اسلام است. با توجه به اینکه مسائل اجتماعی جدید، علوم انسانی بویژه و همین طور علوم عقلی و معرفت شناسی در حوزه علوم اسلامی کمی بیگانه و غریب محسوب می شوند، بر حوزه فرض است که در کنار علوم سنتی خود، بخشی را نیز به این علوم اختصاص دهد.

نکته هشتم اینکه فرق حوزه دیروز و امروز در پاسخگویی به نیازهای خاص خودش است. حوزه دیروز در مقام پرورش مرجع تقلید و مبلغ ساده مذهبی بود که جامعه بسیط دیروز را شاید همین موارد کفایت می کرد، اما حوزه امروز بسیار فراتر از این دو مورد، به قاضی، به استاد اعتقادات، به پاسدار زمینه‌های مختلف دینی در علوم انسانی و دیگر علوم نیاز دارد و وقتی که نیازهایمان را شناختیم و انتظار اتمان را از حوزه برآورده کردیم، آنگاه کار کردی مناسب با آن نیازها خواهیم داشت.

نکته دیگر اینکه حوزه دیروز نخبه پرور بوده است، یعنی تمام علوم ما صرفاً برای مرجع تقلید نوشته شده، اما هیچ گاه نمی آمدیم برای مبلغ بر نامه خاصی داشته باشیم. به ظاهر باید تعلیمات حوزه را دست کم به دو بخش تقسیم کرد، یکی بخش عمومی برای بر آوردن نیازهای عمومی جامعه از قبیل مبلغین ساده، ائمه جماعت و امثالهم، و بخشی برای متخصصین علوم اسلامی که با تخصصی تر شدن علوم این نیاز بی تردید قوی تر خواهد شد.

[۴] سؤال: حوزه به عنوان يك مرکز علمی در میان مراکز علمی داخل و خارج چه

جایگاهی دارد و موقعیت حوزه را چگونه ارزیابی می کنید؟

جواب: حوزه شیعه در زمینه‌های معدودی برجستگی خاصی دارد. این زمینه‌های محدود زمینه‌های فقه فردی و برخی زمینه‌های کلامی و فلسفی مانند مسائل وجودشناسی (آنتولوژی) است و در بعضی زمینه‌های علوم دینی ضعفهایی نسبت به حوزه‌های اهل سنت داریم. در پرداختن به علوم قرآنی از حوزه‌های اهل سنت بسیار عقب هستیم، چون نقاط قوت عیان است من در عین اذعان به این نقاط در فقه و فلسفه و کلام شیعی، مجبورم موارد دیگری را ذکر کنم که خدای ناکرده غرور ما را نگیرد و از نقاط مثبت دیگران بی بهره نباشیم.

برای نمونه در حوزه شیعه هنوز يك تألیف جامع درباره فرمایشات رسول اکرم (ص) نداریم، در حالی که کتابهای مفصلی از اهل سنت با سند خاص خودشان تدوین شده است. کوشش‌هایی شده، اما این کوشش‌ها تمام و کمال نیستند.

در زمینه علوم قرآنی غیر از تفسیر، ضعفهای فراوانی داریم. اگر چه در زمینه

جمع آوری روایات زحمتهای فراوانی کشیده شده است.

در مسائل جدید مشکلات ما بسیار است: حتی نسبت به حوزه های اهل سنت، در زمینه فقه اجتماعی، فقه غیر فردی و حقوق عمومی. اکنون هم از حقوق غرب مسائل زیادی برای یاد گرفتن داریم و هم -بویژه- از حوزه های اهل سنت. در مقایسه با دانشگاه های داخلی و دانشگاه های جهان سوم، بی تردید این دانشگاه ها ضعف های فراوانی دارند. حوزه در این موارد قوتش، از آنها جلوتر است، ولی نسبت به بعضی از دانشگاه های معتبر خارج از ایران -اعم از جهان اسلام و یا دانشگاه های معتبر غربی- حرفها و مطالبی برای فرا گرفتن داریم. این گونه نیست که هر چه آنها گفتند «پوست» است و هر چه ما گفتیم «مغز».

ما در زمینه معرفت شناسی و زمینه های فلسفی مسائلی برای بحث و تبادل نظر داریم و زمینه های دیگری نیز برای تبادل نظر و ارتباط هست. این نیست که آنچه ما داریم بهترین است و آنچه دیگران گفته اند به گردپای ما هم نمی رسد. این یکی از علل عقب ماندگی ما مسلمانان در دوره کنونی است. مطالبی را که عرض می کنم حتی مرحوم مطهری هم اذعان داشتند. در عین اذعان به نقاط قوت حوزه باید ضعفها را هم بدانیم و در میان مراکز علمی داخلی و خارجی از نقاط قوت آنها استفاده کنیم و نقاط ضعف خودمان را نیز بر طرف کنیم، و در نظر داشته باشیم دانشگاهها در مقام بر آوردن نیازهای عملی جامعه و نیازهای کاربردی بودند. در خیلی از موارد شاید در اهدافی که حوزه های ما داشتند سهیم نبودند. در آن اهداف خودشان هم به طور کلی موفق بودند. ما بیشتر به دنبال نخبه پروری بودیم و ما هم در اهداف خودمان موفق بوده ایم، اما جامعه هم به نخبگان احتیاج دارد، هم به کارگر و کارگزار؛ این دو لازم و ملزوم هم هستند. امروز ما باید در حوزه آن موارد را تربیت کنیم و بدون شك دقتی که در حوزه های ما هست، در دانشگاه های داخلی کمتر مشاهده می شود. این دقت را باید ژرفای بیشتری داد. سنت مباحثه و سنت علم نه برای مدرک، بلکه برای رسیدن به عمق حقیقت سنتهای مبارکی هستند که در حوزه های ما بوده و باید بسط و گسترش بیشتری پیدا کند.

[۵] سؤال: علت عدم ارتباط حوزه شیعه با حوزه های علمیه ادیان دیگر چیست؟

آیا تفسیر ما از حقایق اسلام و حوزه های علمیه موجب این بی ارتباطی است یا عوامل

دیگری وجود دارد؟ دیگر اینکه مسأله گفت و گوهای بین ادیان چه اندازه در شکل و کارکرد حوزه و نیز در چشمداشت از حوزه‌های علمیه و علوم اسلامی اثر دارد؟

جواب: بدون شك ارتباط حوزه کنونی شیعه با حوزه‌های علمیه مذاهب و ادیان و مکاتب دیگر در وضعیت مطلوبی نیست، اما در مورد حوزه مذاهب غیر شیعه از مذاهب اسلامی باید يك بررسی دقیق صورت گیرد. مسأله تفسیر ما از حقانیت اسلام، یکی از آن موارد است. در مسائل اجتماعی و تاریخی يك عامل دخیل نیست، عوامل فراوانی هست. يك عامل بسیار مهم مسأله غفلت از عناصر مشترك بین مذاهب مختلف اسلامی و بین اسلام و ادیان الهی دیگر است. اگر ما این عناصر را به طور دقیق به علمایمان بشناسانیم که در مذهبی از مذاهب اسلامی مطالبی هست که به درد مذهب دیگر می خورد، برای نمونه در زمینه‌های فقهی اگر در بررسی روایات خودمان، روایات اهل سنت را در نظر نداشته باشیم، از بسیاری مفسرها و مبیین‌های روایات خودمان بی بهره می شویم. گاهی وقتها اجمال یا ابهام یا عمومی در روایات ماست که به وسیله بررسی همان روایات که در جوامع اهل سنت وارد شده تفسیر، تبیین یا تخصیصی می پذیرد و همین طور از عناصر مشترك دیگر، مسایل کلامی است. بسیاری از ابهامات کلامی ما به وسیله تفاسیری که آنها کرده اند و به عکس، قابل بررسی است. منتهی کلام ما تا کنون يك کلام بین المذاهب بوده، ما به يك کلام بین الادیان و یا بین المکاتب نیاز داریم. این نکته بسیار مهمی است. کلام بین المذاهب یعنی وقتی شما يك کتاب کلام ما را برمی دارید مسائل آن مانند مسائل معتزله و اشاعره و مسائل شیعه و سنی است. مسایلی که فرض کنید در آنها به مسیحیت پرداخته شده، بسیار محدود است، در حالی که مسائل بسیاری در این میان هست، مسائل مشترك، مسائل قابل بحث، برای نمونه بحث تأویل در کتب الهی و بحث تفسیر کتب الهی. بنابراین، علت نخست، غفلت از عناصر مشترك بین مذاهب و بین ادیان است.

مطلب دوم نکته‌ای است که در پرسش شما هم آمده، یعنی تفسیر خاص از فرقه ناجیه، تفسیر خاص از دین حق و مانند اینها. بی تردید همان طور که ما خودمان را فرقه ناجیه می دانیم، آنها هم به همین شکل خود را فرقه ناجیه می دانند، همان طور که ما خودمان را دین حق می دانیم، ادیان دیگر هم به همین شکل خودشان را دین حق می دانند. اما اگر

به نحوی باشد که باعث شود هیچ کدام از ما به مطالب دیگری در عین حفظ اعتقاد رجوع نکنند، باعث می‌شود بیندازیم که دیگران حرف حق نگفته‌اند و حق تنها از زبان ما برمی‌آید. در حالی که ما دست کم روایات مستفیضه‌ای هم از رسول گرامی (ص) و هم از ائمه هدی (ع) داریم که به ما دستور داده‌اند: «خذ الحق من اهل الباطل ولا تأخذ الباطل عن اهل الحق، کونوا نقاد الکلام»^۱. بنابراین، اگر مینامان در استفاده از مسائل حق جویی باشد، به سبب اینکه گوینده هم مسلک و همسنخ و همفکر ماست، بسیاری از موانع در راه وحدت با دیگر مذاهب و مکاتب برداشته خواهد شد.

تعصب‌های مذهبی و دینی تاکنون از عواملی بوده که جلو مسائل را گرفته. این عامل سوم است که نوعی استواری و جزمیت در اندیشه دینی ما و همه مسلمانان و همین‌طور ادیان دیگر، نسبت به خود باعث شده است.

نکته چهارم روش برخوردی است که علمای ادیان دیگر - بویژه مسیحیت - در برخورد با مسائل تجربی، علوم تجربی و صنعت در پیش گرفته‌اند. آنها نیز مانند ما همین مشکلات برایشان پیش آمده و در برخورد با بی‌دینی و الحاد راه‌حلهایی اندیشیده‌اند. این راه‌حل‌ها بی‌شک به عنوان تجربه‌هایی بشری به درد ما می‌خورد. مراد این نیست که کارهای آنها را تکرار کنیم، اما می‌توانیم ببینیم اگر راه را اشتباه رفته‌اند، ما از آن راه نرویم. در برخورد با مسائل فرهنگی، اخلاقی و عرفانی آنها تجربیاتی دارند که می‌توان از آنها استفاده کرد. هر چند به علت برتری آموزشهای عالی اسلام به آنها بدون شک ما مطالب غنی‌تری داریم، ولی این گونه نیست که ما از تجربه دیگران بی‌نیاز باشیم.

[۶] سؤال: فقه در علوم و معارف اسلامی از چه رتبه و جایگاهی برخوردار است و

آیا تناسبی بین جایگاه فقه و میزان اهتمام حوزه به آن وجود دارد؟

جواب: این سؤال بسیار مهمی در زمینه معارف اسلامی است. در مورد فقه، کارنامه فقهی حوزه یکی از درخشان‌ترین کارنامه‌های آن و نکات قوت حوزه شیعه است و بخشی از

۱. حق را از اهل باطل بپذیر، و باطل را از اهل حق قبول مکن، نقاد کلام باشید. المحاسن، البرقی، کتاب مصابیح الظلم، ج ۱، ص ۲۲۹.

فقه - که همان فقه فردی باشد - شاهد دقتها و ژرف نگرهای فقیهان و بزرگان شیعه بوده است. اما حوزه در سده‌های نخست به فقه منحصر نبوده است، بلکه تمام علوم اسلامی را ما در حوزه در حال رشد می‌دیدیم. برای نمونه در زمان شیخ طوسی، شیخ مفید، سیدمرتضی یا حدود سده‌های چهارم و پنجم تمام علوم اسلامی به معنای اعم در حوزه شیعی رواج کامل دارد و در تمام زمینه‌ها علمای شاخص داریم. سده‌های چهارم، پنجم و ششم قرون طلایی فرهنگ و تمدن اسلامی است، هم در معقول و هم در منقول، هم در علوم تجربی و در فقه و جالب اینجاست که فقیهان آن زمان خودشان متکلمین بزرگی هستند. شیخ مفید هم شأن فقهی دارد (شأن فقهی طراز اول) و هم شأن کلامی طراز اول. سیدمرتضی و شیخ طوسی نیز همین طور و بتدریج شاهد چند نکته در سیر تطور علوم اسلامی هستیم. علوم تجربی کم کم از حوزه‌های شیعی حذف می‌شود، به علوم عقلی کمتر عنایت می‌شود، اما علوم نقلی رو به رشد و افزایش می‌رود. گاهی وقتها در این زمینه علوم روائی گسترش شگرفی پیدا می‌کند، ولی در مجموع سیر تکامل فقهی ما بسیار شدید بوده است. این سیر تا آنجاست که بتدریج علوم اسلامی با فقه برابر می‌شوند، و امروز گفته بعضی از بزرگان زمان ما ملاک اندیشه دینی فقه است. اگر کسی فقه نداند، دین نمی‌داند و اگر کسی می‌خواهد وارد یک بحث اسلامی شود، بدون دانستن فقه صلاحیت دخول در آن بحث را ندارد و لوازم و آثار چنین تفکری این است که امروز ما تنها از دریچه فقه به دین می‌نگریم و از زاویه فقه به دین نگرستن نکات مثبت و منفی دارد. دقتهای فقهی دقتهای بسیار ارزنده‌ای است، اما فقه در مجموع، حقوق دینی است. وقتی که به حقوق مراجعه کنید، می‌بینید فقه حقوق تجارت است، حقوق جزا است، حقوق خصوصی است و فرض کنید بخشی از آن هم حقوق حاکم و مردم که به عنوان حقوق اساسی یا از حیث دیگر علوم سیاسی از آن نام برده می‌شود. آیا شأن فقه همین مقداری است که اکنون وجود دارد، یا اینکه می‌باید کمتر شود؟ فقه فروع دین است ولی امروز چنان بر علوم دیگر سایه افکنده که ما حتی وقتی بخواهیم بحث کلامی یا فلسفی هم بکنیم باز سایه سنگین فقه را بر آن ملاحظه می‌کنیم. اما در مورد اینکه آیا از فقه انتظار برنامه‌ریزی هست؟ باید گفت چنین تصویری در نخستین دهه انقلاب - بویژه - رشد فرآیندهای یافت. اینکه ما تمام انتظارات خودمان را از دین و از فقه خواستیم و همه انتظاراتی

که برای ساختن جامعه هست از فقه طلب کردیم تا آنجا که فقه را به عنوان مدیریت اجتماعی و علم برنامه‌ریزی جامعه پنداشتیم، پیشتر به عرض رسید که فقه تنها یا حقوق خدا بر مردم است، یا حقوق مردم بر یکدیگر و در مواردی هم حقوق فردی؛ و انتظار برنامه‌ریزی و مدیریت از فقه انتظار نابجایی است. اگر ما فقه داریم این دلیل نمی‌شود که عقل را تعطیل کنیم. عقل هم هدیه و بخشش خدا به همین انسانهاست. علوم دیگری داریم که متکفل بر برنامه‌ریزی و مدیریت اجتماعی هستند. وقتی گفته می‌شود از کجای فقه شما چنین انتظاری دارید چون چنین جایی در فقه موجود یافت نمی‌شود، ادعا می‌شود که در فقه مطلوب (فقهی که هنوز نوشته و تدوین نشده است) این موارد به دست خواهد آمد. اما آن طور که پیشتر هم ذکر شد، در مورد آنچه که نوشته نشده نمی‌شود قضاوتی کرد. هیچ کدام از اجزای فقه موجود و فقیهان دیروز چنین ادعایی نداشته‌اند و نه اینکه در کتابهای ما این گونه مطالب به چشم می‌خورد. ما باید به طور صریح مشخص کنیم، یعنی این طور بگوییم که در مدیریت دانستن فقه لازم است، اما فقه علم مدیریت نیست. برای برنامه‌ریزی، دانستن احکام دین واجب است، اما از احکام فرعی شریعت نمی‌توان برنامه‌ریزی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بدست آورد. آنکه باید در برنامه‌ریزی‌ها و مدیریت اجتماعی مورد نظر باشد روح کلی اسلام است. روح کلی اسلام هم از فقه برمی‌خیزد هم از کلام هم از تفسیر، از همه علوم اسلامی. چه کسی گفته است که فقه همین بحث در پانصد آیه مرتبط با مسائل جزئی یا روایات محدودی است که در بیست جلد «وسایل الشیعه» منحصر است؟ باید مشخص کنیم که روایات ما منحصر در این ۲۰ جلد نیست روایات ما ۱۱۰ جلد «بحار» است که همه ابعاد زندگی را فرامی‌گیرد و کتاب ما هم منحصر در آن پانصد آیه نیست. دوازده برابر آن پانصد آیه و افزون بر شش هزار آیه است. از این رو کسی که دین را منحصر در فقه می‌کند، نزدیک به نود درصد از ابعاد دین را حذف کرده و دین را تک بعدی نگریسته است. آفاتی که از نگرش فقهی بر تفکر دینی حاصل می‌شود، یکی همین نحوه نگرش به زندگی اجتماعی است. که ما اکنون شاهد آن هستیم، فقه منهای اخلاق، فقه منهای عرفان، فقه منهای کلام و فلسفه، فقه منهای قرآن، فقه منهای حدیث غیر فقهی، حاصلش این می‌شود که امروز ما بسیاری از مسائل دینی را ناصواب می‌فهمیم. به همین سبب یکی از راههای

اصلاح حوزه‌ها این است که از شکل دانشگاه فقه به صورت دانشگاه بزرگ علوم اسلامی دربیاید. همه علوم اسلامی، جایگاه خود را داشته باشند و سیطره فقیهان بر اندیشه دینی به سیطره عالمان دین بر اندیشه دینی تبدیل شود.

[۷] سؤال: علت سیطره فقه بر حوزه علوم اسلامی چه در گذشته چه الان چه بوده

است؟

جواب: من چند کلمه تکمیلی دارم در مورد بحث قبلی تحقیق آماری شده است در مورد علوم متداول در حوزه علمیه قم آمار بسیار جدید هم هست. در این سه سال اخیر در حوزه قم حدود چهار درس خارج فقه داشته‌ایم، حدود سی و پنج درس خارج اصول داشته‌ایم، یک تا دو درس فلسفه. یک درس عرفان، یکی، دو درس تفسیر داشته‌ایم. کلام در سطح عالی، نهج البلاغه در سطح عالی، اخلاق در سطح عالی نداشته‌ایم، اگر تمام دروس حوزه را در نظر بگیریم علوم غیر فقه نسبت به فقه حدود نیم درصد می‌شود. در سی سال اخیر با این تحولاتی که در جامعه ما اتفاق افتاده در سهای علوم اسلامی هیچ تفاوتی نکرده است. حتی می‌توانم بگویم همین دروس عالی فلسفه دیروز حوزه گرم‌تر بود. در حوزه تا افراد در صحنه فقه و اصول، خودشان را بروز ندهند کسی علمیت آنها را نمی‌پذیرد. برای اینکه بتوان در مسائل عقلی حرفی زد که معتبر محسوب شود باید اول اعتبار فقهی و اصولی را اثبات کرد!

بسیاری از وقت اساتید معقول ما صرف می‌شود تا شخصیت فقهی خودشان را اثبات کنند، چون اگر کسی در فقه و اصول دستی نداشته باشد، کانه بیسواد محسوب می‌شود. در مورد اینکه چرا فقه محور است و علتش چیست؟ یک مسأله اش این است که فقه و کلام دو علم مصرف کننده‌اند: یعنی سؤالاتشان را از غیر خودشان می‌گیرند. اگر جامعه جامعه پر تحرک و زنده‌ای باشد، مثل جامعه زمان شیخ مفید، جامعه‌ای است که داد و ستد فکری با نخبه‌های مختلف فکری سؤال برایش ایجاد می‌شود، فقه و کلامش بارور می‌شود و اگر جامعه بسته باشد، یعنی هیچ مسأله جدیدی برای آن اتفاق نیفتد نه در صحنه اعتقادی و نه در صحنه عملی هیچ بروز و ابتکار و نوآوری ندارد، لذا جواب اول به این سؤال، بسته بودن جوامع اسلامی و شیعی در قرون اخیر است. بسته بودن جامعه حتی علوم را به جمود و خمود می‌کشاند. یعنی یک نوع افسردگی علمی در ما مشاهده می‌شود. ذهنی شدن و

انتزاعی شدن، علم فقه به چه خاطر است؟ فقیه مسأله جدید نمی یافت، مجبور بود خودش مسأله تولید کند.

عامل دیگر سرگذشت خود اندیشه دینی است. اندیشه دینی هر زمان به اصلاح احتیاج دارد. حالا بعضی حدیث غیر مستندی دارند که هر صد سال مصلحی ظهور می کند که فی حدنفسه حرف خوبی است، ما هر چند سالی، هر چند قرنی احتیاج به خانه تکانی فکری داریم. اگر خانه تکانی فکری نکنیم می بینیم به تدریج رسوب های مختلف، اندیشه دینی را می گیرد و اندیشه دینی زنگ می زند، زنگار می گیرد.

عامل سوم فهم ناقص از دین است؛ یعنی به تدریج فهم ما از دین با کنار گذاشتن موارد تأکید قرآن و سنت، یعنی همان اهداف اصلی دین فهم ناقص شده است و فهم ناقص، خود به خود به ظواهر دین بیشتر عنایت می کند تا به باطن و روح دین، و فقه ظواهر دین را فراهم می کند. آن گاه که ما فراموش کردیم، اهداف اصلی دین: کرامت انسانی، عدالت اجتماعی، هدایت جامعه بشری، حریت واقعی انسان و ارتقای معنوی انسانی است و خود را در بند احکام، فارغ از اهداف، اسیر کردیم، انحصار علوم دینی در علم فقه نتیجه آن شد. به زبان دیگر غفلت از هدف دین و غفلت از مقصد باعث شده است که «راه» را «منزل» بینداریم. در این زمینه مطالب دیگری هم قابل ذکر است که فعلاً از ذکرش می گذریم.

[۸] سؤال: حوزه ها به چه میزان لازم است به فلسفه اسلامی بپردازند؟

جواب: میزان نیاز حوزه به پرداختن فلسفه اسلامی، یک نیاز اصیل است؛ یعنی یکی از وظایف حوزه های علمیه پرداختن به فلسفه است. یکی از افتخارات شیعه این است که در بسیاری کتب نوشته شده که عقل شیعی عقل فلسفی است، و فلسفه شیعی است. شما نوعاً بندرت می توانید فیلسوف مسلمان غیر شیعی پیدا کنید، یعنی از قرن هفتم به این طرف تقریباً یک فیلسوف مسلمان مسلمان غیر شیعی در شرق اسلامی نمی توانید پیدا کنید. مکاتب الحادی در کشور ما بسیار کمتر تأثیر داشته تا کشورهای اهل سنت. شما مشاهده می فرمایید هنوز در بسیاری از کشورهای اهل سنت که همجوار ما هستند، تفکر غیر اسلامی حکومت می کند. علت این امر آن است که الهیات شیعی اصلاً قابل مقایسه با

الهیات اهل سنت نیست. شما فکر می‌کنید کلام اشعری، امروز چگونه می‌تواند در پاسخگویی شبهات دنیا مؤثر باشد؟ همین مقدار می‌خواهم بگویم که ما باید این سنت حسنه را حفظ کنیم. اتفاق فرهنگی با فلسفه حاصل می‌شود. جامعه‌ای که مبتنی بر یک فلسفه عمیق باشد هرگز به دام بیگانه نمی‌افتد و کشوری که از خودش فلسفه و هویتی نداشته باشد، قطعاً مقلد هر کس خواهد شد.

چرا حوزه‌های ما به فلسفه نیاز دارند و به چه میزان؟ فهمیدن بسیاری از آیات قرآن کریم محتاج به دانستن فلسفه است. آیات انتهایی سوره حشر، آیات ابتدای سوره حدید، خود آیات مبارک که سوره توحید را در نظر بگیرد. اگر کسی فلسفه و عرفان نداند چگونه به عمق این مطالب می‌رسد؟ بسیاری از این نکات ارزشمند را ما بعد از مرحوم صدر المتألهین از قرن یازدهم به این طرف دسترسی پیدا کرده‌ایم. نمی‌خواهم بگویم هر چه ملاصدرا فرموده عین برداشت صحیح از قرآن است ولی بالاخره خطوط جدیدی در برداشت از قرآن برای ما مطرح کرده است.

نکته دوم فهم بسیاری از روایات است. کسی که فلسفه نداند چگونه توحید صدوق را بفهمد؟ توحید کافی و وافی به عنوان یکی از ارزشمندترین تعالیم شیعه است. شمار روایات کافی را ببینید. اما اینکه آشنایی با مسائل فلسفی چه تأثیری در فهم دین دارد؟ تأثیر آن همه جانبه‌نگری است. به اصطلاح «فهم» روح شریعت و روح دین است و حرف غیر مبرهن نزدن است. مبرهن سخن گفتن را از تفکر فلسفی یاد می‌گیریم. به میزانی که حوزه‌های ما از فلسفه فاصله گرفتند به همان میزان از سعه صدر دور شدند و به جزمیت افتادند، یکی از برکات فلسفه این است که حکیم، تفکر آزاد و دوری از تعصب و شرح صدری پیدا می‌کند که این شرح صدر نوعاً در اندیشه فقهی کمتر یافت می‌شود.

[۹] سؤال: فراگیری علوم جدید را در فهم مسائل فلسفی تا چه اندازه مؤثر

می‌دانید؟

جواب: فراگیری علوم جدید در فهم مسائل فلسفی مؤثر است. منتهی تفکیکی که باید قائل شد این است که مسائل فلسفی دو گونه هستند: مسائلی که مقدمات آن تجربی است که در فلسفه هم نیستند، یعنی بسیاری از مسائل مباحث جوهر و عرض مبتنی بر علوم

جدید دیروز و امروز دستخوش دگرگونی‌های شگرفی می‌شود، لذا اگر کسی در علوم تجربی دستی داشته باشد لااقل در بخش قابل توجهی از فلسفه می‌تواند حرفی تازه داشته باشد. اما این گونه نیست که هر مسأله فلسفی با دگرگونی علوم تجربی دستخوش دگرگونی شود. بنابراین علوم تجربی براهین جدیدی برای مسائل فلسفی درست می‌کند، بعضی از براهین گذشته را دستخوش تزلزل می‌سازد، بعضی از براهین را باطل می‌کند، بعضی از مسائل را کلاً از مسأله فلسفی بودن می‌اندازد، پیش رفتن در بخشی از مسائل فلسفی (بحث از مادیات و جوهر و عرض) بدون اطلاع از علوم تجربی جدید، صحیح نیست، نه تنها علوم تجربی بلکه علوم انسانی دیگر را نیز باید دانست. بویژه دانستن فلسفه‌های غیر اسلامی خیلی مهم‌تر از دانستن علوم تجربی است.

[۱۰] سؤال: وضعیت کنونی تحصیل و تدریس علم کلام در حوزه‌های علمیه

چگونه بوده و آیا در این خصوص رکود دیده می‌شود؟

جواب: بله احساس می‌شود. بسیار هم احساس می‌شود. کلام مدتهاست که راکد شده و رشدی نکرده است. کلام يك علم استفاده کننده است؛ یعنی از علوم دیگر مصرف می‌کند و مسأله می‌گیرد. وقتی برای کلام، مسأله ایجاد نشد، متکلم خود را در گیر مسائل پیشین می‌یابد و در همان مسائل گذشته غوطه می‌خورد. از این دیدگاه عالم دین، دیگر به علم کلام خارج از حداقل اعتقادات، انتظاری ندارد؛ یعنی نیاز به کلام نیاز در حد علت محدثه است نه در حد علت مبقیه. ما برای مسلمان شدن به کلام نیاز داریم، همینکه مسلمان شدیم، دیگر تنها نیاز به کلام پاسخگویی به شبهات است و اگر کسی مطمئن بود که از شبهات متأثر نمی‌شود دیگر نیازی به کلام ندارد. ما در بسیاری از فقهای عصر خود، چنین تصویری از علم کلام را مشاهده می‌کنیم.

نکته دوم: غالباً تجرید الاعتقاد محقق طوسی را خاتم‌الکتاب علم کلام معرفی می‌کنند. واقعا بعد از هفت قرن کلام ما عوض نشده است. از متن کلام خواهی به بعد حرف تازه‌ای در کلام مطرح نکرده‌ایم در حالی که متن کلامی باید مشکلات کلامی امروز را پاسخ دهد. وظیفه علم کلام تبیین عقلانی دین است و پاسخگویی به شبهات درونی و شبهات برونی. با این شناخت جدیدی که ما از جهان پیدا کرده‌ایم، الان يك تصویر دیگری از کلام

باید ارائه کنیم؛ نه به شکل موجه کلیه، اما بالاخره شبهات فراوانی پیش آمده و بسیاری از متکلمین زمان ما هنوز از درک آنها هم قاصرند. یعنی متوجه شبهه نمی شوند تا پاسخ گویند. نقطه قوت مرحوم شهید مطهری این بود که بعضی شاگردان وی ذکر می کردند که ما بارها شهید مطهری را دیده ایم که در کتابفروشی ها کتابهای غیر اسلامی می خرید و مشترک بعضی مجلات روشنفکری بود. می خواند و خط می کشید و می گفت فلانی این مقاله را خوانده ای و در جو روشنفکری و در جو مسائل جدید قرار می گرفت. امروز حکیم و متکلم زمان ما آیا در این مسائل قرار گرفته است؟ یعنی قبل از اینکه پاسخ بگوید مشکل را درک کند بفهمد که رقیب در چه جوی نفس می کشد؟ لذا این مسائل فهمیده نمی شود و پاسخ آنها هم به کار نمی خورد، چکش به میخ نمی خورد، سؤال چیزی دیگری است، پاسخ چیزی دیگری. فرض کنیم معرفت دینی و ثبات و تغییر آن مطرح می شود، بعد اینجا بحث می شود که معرفت کلاً یک وجود ذهنی است و مجرد است و تغییر نمی کند. یعنی اصلاً دو تا مطلب مختلف. آن دار بحث معرفت شناسی را مطرح می کند و شما پاسخ را در ذهنی بودن علم می دهید. تفاوت میان کلام قدیم و علم کلام جدید این است که وقتی که تولیدکننده های مسأله تحول پیدا کردند و منقلب شدند علم مصرف کننده هم متحول می شود. آیا بین علوم تجربی دیروز و امروز شاهد یک انقلاب هستید یا خیر؟ نحوه نگرش به جهان دستخوش دگرگونی شدید شده است. ما اصلاً دیروز، علوم انسانی نداشتیم، علوم انسانی خودش زائیده دوره رنسانس در غرب به این طرف است. سؤالهای امروز سؤالهایی نیست که کشف المراد یا تجرید ما در مقام پاسخگویی باشد، چون تولیدکنندگان مسائل، جدید هستند لذا علم جدیدی حاصل می شود. حالا اسمش را بعضی مناسب نمی بینند که در حوزه مطرح شود و بگویند کلام جدید. می گویند مسائل یا شبهات جدید کلامی، ولی حرف بنده این است که با معلومات فعلی کلامی نمی توان پاسخ شبهات جدید را داد، اینها معلومات جدید می طلبد. بسیاری از مسائل مثلاً بحث فلسفه دین، اصلاً در این مستوی در قدیم مطرح نبوده است. این که در متون اصیل دینی مثل کتاب و سنت می شود اشاره هایی را پیدا کرد، منکر نیستیم. این درد است که یک غیر حوزوی بیاید این مسائل را ذکر کند و اگر یک عالم دینی یا یکی از فضلا بیاید این مسائل را ذکر کند برای او مشکلاتی رخ دهد. در

مجموع، تفاوت، يك تفاوت اساسی است و کسی که منکر تفاوت کلام جدید و قدیم می‌شود هنوز تفاوت بین علوم تجربی و انسانی دیروز و امروز را در نیافته است. الان در حیطه و ساحت کلام و فلسفه مسائلی مطرح است که اصلاً حتی مقدمات بعیده این مباحث را شما در شرح تجرید (کشف المراد) و امثال آن نمی‌بینید و حتی با کمال تأسف باید گفت که برخی از اساتید هم گویا با این مسائل برخورد نکرده‌اند ما باید تحولی در متون کلامی و درسی خودمان ایجاد کنیم. معتقدم توان آنرا داریم. یعنی ما از نظر عمق و محتوا غنی هستیم فقط يك مقدار توجه لازم است؛ یعنی عنایت ویژه‌ای به مسائل جدید و اراده تازه‌ای برای دفاع از ساحت قدسی دین.